مهدويت و فرقه‏هاى انحرافى (1(

جعفر خوشنويس

تدوين: على لارى

مدخل: اصالت مهدويّت و ادعاهاي باطل‏

مسأله‏ي حضرت بقية اللَّه الاعظم، مهدي موعود (عج)، يكي از بارزترين و بديهي‏ترين مسايل اسلامي و مورد تأييد و اعتقاد همه‏ي مسلمانان به ويژه شيعيان است، زيرا صدها آيات قرآني و روايات نبوي اين مسأله‏ي با اهميت را به طور گسترده و مبسوط عنوان و مطرح ساخته‏اند و جزئيات آن را با بياناتي دقيق و روشن، ذكر كرده‏اند، به طوري كه ابهامي براي كسي باقي نگذاشته‏اند.

تمامي فِرَق اسلامي - تقريباً - اين آيات و روايات و مفاد آن‏ها را به نحوي دركتب حديثي و كلامي و تفسيري و احياناً رجالي و تاريخي خود متعرض شده‏اند و درباره‏ي آن به شكل‏هاي مختلف سخن گفته‏اند، تا جايي كه مي‏توان ادعا كرد كه كم‏تر دانشمند و عالمي، بلكه مسلماني يافت مي‏شود كه به اين موضوع مهم و خطير نپرداخته، يا اين‏كه اين مطلب به گوش او نرسيده باشد.

شاهد روشن و قوي اين مدعا، صدها كتابي است كه در طول تاريخ، با استفاده از اين نام شريف و مقدس به وجود آمده است. امّا اين مسأله‏ي مقدس و بديهي - بسان هر مسأله‏ي ديگر ديني و اسلامي حتي مانند الوهيّت و ربوبيّت و نبوت و رسالت - گه‏گاهي مورد سوء استفاده‏ي افراد يا گروه‏هايي البته با انگيزه‏هاي شخصي يا سياسي، قرار گرفته و مي‏گيرد و اهداف و اغراض خاصي از اين عمل دنبال شده و مي‏شود.

مگر نه اين‏كه جهان هميشه شاهد اين مطلب است كه افرادي گستاخانه مدعي الوهيت يا ربوبيت شده و كوس خدايي زده‏اند و يا مدّعي نبوت و رسالت شده و دعوي پيغمبري نموده‏اند؟!! بديهي است كه اين سوءاستفاده‏ها و اين ادعاهاي مفتضح و رسوا، هرگز به اصل و اصالت اين حقايق ضربه نمي‏زند و كسي نمي‏تواند با اين بهانه كه گه‏گاهي اين نوع مطالب واقعي و ريشه‏دار در فطرت و عقل و مؤيَّد به صدها بلكه هزاران دليل، مورد سوء استفاده قرار گرفته يا مي‏گيرد، آن‏ها را زير سئوال ببرد و يا اين‏كه به نحوي در صحت اصل آن‏ها، تشكيك كند.

از آن‏جا كه مسأله‏ي حضرت بقية اللَّه الاعظم، مهدي موعود (عج)، كه در آيات و روايات فراواني خصوصيات آن مطرح شده است، نزد مسلمانان، مسأله‏اي مقدس و ظهور حضرتش همواره آرزوي آنان بوده است، از اين قاعده مستثنا نبوده و نيست.

اين مسأله‏ي مهم از همان زمان ائمه‏ي اطهارعليهم السلام و حتي با وجود خود امامان - كه جزو مبّشران و نويددهندگان به آن بوده‏اند - به نحوي مورد سوء برداشت قرار گرفت و با برخورد ائمه‏عليهم السلام، مواجه شد.

اين روند خطرناك و انحرافي در عصر غيبت صغري مخصوصاً پس از آن، به شكل‏هايي مانند ادعاي دروغين (سفارت و نيابت خاصه) حضرت مهدي (عج)

تجلي مي‏نمود، كه مورد تكذيب حضرت (عج) و هشدار آن وجود مقدس قرار مي‏گرفت و مؤمنان تنها به سفرا و نواب واقعي توجه داده مي‏شدند. البته اين حركت در زمان‏هاي بعد، نه تنها در جوامع شيعي بلكه در جوامع سني نيز ادامه پيدا كرد و از اعتقاد و علاقه‏ي مسلمانان به اين مطلب مقدّس و حساس و سرنوشت‏ساز، بي محابا و ناجوانمردانه بهره برداري مي‏شد!

با اين حال، خوشبختانه با هشدارهاي قوي و به موقع عالمان دين و صدور ده‏ها روايت كه شمايل و نشانه‏هاي آن حضرت، شرايط ظهور و نحوه كار آن ذخيره‏ي الهي را بيان مي‏كرد، ماهيت پليد آن حركت‏هاي شوم و مغرضانه آشكار مي‏شد و صاحبان آن مفتضح و رسوا مي‏گشتند.

اين ماجرا سردرازي دارد كه از حوصله‏ي اين مقاله‏ي مختصر بيرون است. لذا ما در اين‏جا تنها به بخشي از آن‏چه در دو قرن اخير واقع شد و مسلمانان بخصوص شيعيان هنوز از تبعات و پيامدهاي ناگوار آن رنج مي‏برند، مي‏پردازيم تا شايد گامي، در جهت تنوير اذهان باشد.

آن‏چه فعلاً در اين مقاله مطرح است، بررسي كوتاهي است درباره‏ي فرقه‏اي كه متأسفانه، زمينه ساز پيدايش فرقه‏ي ضاله‏ي بابيت و سپس بهائيت شد. لازم به تذكر است كه اين مقاله يك مرور اجمالي بيش نيست، و تفصيل كلام به شماره‏هاي بعد موكول مي‏شود.

شيخيه؛ ريشه‏ي بهائيت‏

اگر بخواهيم تصويري جامع و گويا از فرقه‏ي ضاله‏ي بهائيت داشته باشيم، لازم است ريشه‏ي پيدايش بهائيت را مورد بررسي و دقت قرار دهيم. در حقيقت، بهائيت زاييده‏ي بابي‏گري است و بابي‏گري از كشفيه، و كشفيه هم فرزند ناخلف شيخي‏گري است. قهراً براي پي‏بردن به واقعيت بهائي‏گري بايد ريشه‏ها و دامنه‏هايي را كه در آن متولد شده و پرورش يافته است، بشناسيم. لذا قبل از ورود به بحث بهائيت، بايد دو فرقه‏ي ديگر را مورد بررسي قرار بدهيم. ما در اين‏جا اول فرقه‏ي شيخيه را مورد بحث قرار مي‏دهيم.

الف - شيخيه‏

1 - شيخ احمد احسائي كيست؟

مؤسس فرقه‏ي شيخيه، شيخ احمد احسائي است. شيخ احمد احسائي فرزند زين‏الدين بن ابراهيم بن صفر بن راغب بن رمضان درسال 1160 ه. در قريه‏اي به نام مطيرفي از قراء احساء يا (لهسا) متولد شد. وي از اعراب صحرانشين بود، ولي به خاطر اختلافي كه بين جد دوم و سومش (دائر و رمضان) پيدا شد، به منطقه‏ي احساء رفتند. اجداد شيخ احمد از سني‏هاي متعصب بودند، ولي آمدن آن‏ها به منطقه‏ي احساء كه شيعه‏نشين بود، باعث شد تحت تأثير شيعه قرار گرفتند. با اين حال، به دليل سابقه‏ي تعصب و صحرانشيني، به نظر مي‏رسد تشيع آن‏ها از روي تحقيق و تعقل نبوده است و چه بسا از باب هم‏رنگ شدن با محيط جديد بوده است.

2 - اوصاف احسائي‏

برخي از مريدان وي اوصاف عجيب و غريبي را به او نسبت داده‏اند و از وي فردي استثنايي و داراي الهامات و امدادهاي غيبي، ساخته‏اند، ولي بيشتر اين اوصاف توسط پسرش به او الهام مي‏شد. بيشتر اوصافي كه به او نسبت داده شده، از ناحيه‏ي پسرش بوده كه كتابي هم در وصف او نوشته است. مثلاً قبل از 5 سالگي، يادگيري قرآن را تمام كرد. خود مي‏گويد: ((در ايام طفوليت، جسمم با بچه‏ها در حال بازي بود، ولي روحم در عالم ديگر بود. هميشه فكر مي‏كردم و تدبير مي‏نمودم و بر همه مقدم بودم. در سنين كودكي، بر اين عادت بودم كه در خلوت‏هايم درباره‏ي اوضاع جهان و مردم مي‏انديشيدم كه: كجايند ساكنين اين عمارات كه اين بناها و كاخ‏ها را ساخته‏اند و وقتي متذكر احوال‏شان مي‏شدم، مي‏گريستم. در مجالس لهو كه در آن زمان شايع بود، مي‏رفتم، ولي از آن كناره‏گيري مي‏كردم. اگر هم جسمم با آن‏ها بود، ولي روحم در ملأ اعلي‏ بود)).

لازم به تذكر است كه در منطقه‏اي كه او سكونت داشت، موسيقي و غنا و امثال اين‏ها خيلي رواج داشت تا آن‏جا كه دستگاه موسيقي را بر درب خانه‏هاي‏شان آويزان مي‏كردند. درباره‏ي حافظه و هوشمندي خويش نيز مي‏گويد: ((دو ساله كه بودم، سيلي آمد و همه چيز را برد جز يك مسجد و خانه‏ي عمه‏ام؛ حبابه.)) كه اين سخن، حافظه‏ي قوي او را مي‏رساند.

گويند زماني بر مقتولي گذر كرد، با عبارت فصيح به او خطاب نمود: ((أين ملكك، أين شجاعتك، أين قوتك؟ ملك و شجاعتت چه شد، نيرو و توانت كو؟)) و بعد بر دگرگوني زمان، مي‏گريست. اين فضايل مربوط به دوران طفوليت او است كه مقدمه‏اي است براي ادعاهايي ديگر. به هر حال، اوصافي براي او ذكر نموده‏اند كه لازمه‏اش، قداست و نبوغي خارق العاده است كه در اصلاب وي بي‏سابقه بوده و هدف از اين كار، چيزي جز اغواء و فريفتن مردم نبود.

نكته‏ي قابل توجه اين است كه: چنين اوصافي بعد از آن كه وي، رييس اين گروه گرديد، توسط پسرش، بيان مي‏شد تا مريدانش از او پيروي كنند.

3 - علماء و احسائي‏

از علماي معاصر و غير معاصر او، به خاطر عقايد باطله، چيزي جز تكفير و تفسيق و نكوهش و ذمّ او نقل نشده است كه به اسامي بعضي از آن‏ها اشاره مي‏كنيم:

1 - سيد محمد مجاهد؛ نويسنده‏ي مناهل (متوفي 1242 ه).

2 - سيد مهدي طباطبايي؛ فرزند نويسنده‏ي كتاب رياض (متوفي 1260 ه).

3 - شيخ محمد حسين؛ نويسنده‏ي فصول (متوفي 1261 ه).

4 - سيد ابراهيم قزويني؛ مؤلف ضوابط (متوفي 1262 ه).

5 - شهيد سوم شيخ محمد تقي قزويني (متوفي 1264 ه).

6 - شيخ شريف العلماء (متوفي 1265 ه).

7 - شيخ محمد حسن مؤلف جواهر (متوفي 1266 ه).

8 - ملا آقا دربندي؛ مؤلف كتب خزائن الاصول و خزائن الاحكام (متوفي 1285 ه).

9 - ميرزا محمد باقر خوانساري؛ نويسنده‏ي روضات الجنات (متوفي 1313 ه).

4 - تحصيلات شيخ‏

شيخ بعضي علوم و بعضي از معارف را تحصيل نمود بي آن‏كه براي او شفاي قلبي حاصل شود و توشه‏اي معنوي برگيرد. خود مي‏گويد: ((در 25 سالگي در خواب ديدم كه كتابي در مقابل من باز شد و اين قول خداوند: ((الذي خلق فسوي و الذي قدر فهدي))(2) را چنين تفسير مي‏كرد: الذي خلق؛ يعني اصل شي را كه هيولا باشد، خلق كرد. فسوي؛ يعني صورت نوعيه‏ي آن. قدر؛ اسباب آن. فهدي؛ يعني از اين نوع به خير و شر هدايت كرد. بر اثر اين خواب، انقلابي عجيب در من ايجاد شد كه مرا از ادامه‏ي تحصيل علوم كه ظاهري و غيرواقعي است، بازداشت)).

بنابراين ادعا، اين مطلب برايش از اين علوم و معارف كه آن‏ها را صرفاً ظاهري مي‏داند، بهتر است! زيرا گويي منادي غيبي، او را مورد خطاب قرار داده است، چيزي شبيه به وحي يا اشراق و الهام.

در ادامه مي‏گويد: ((پس از عزلتي چند، و در نفس خود، امور ديگري را احساس كردم)).

مريدان او ادعا كرده‏اند كه شيخ، علمش را از عالم اعلي گرفته است برخلاف ديگران كه با همه‏ي سعي و كوشش وافر خود از آن عاجز هستند، براي او در علوم مختلف، 300 تأليف ذكر كرده‏اند و تنها يك هزارم فضايل او مطرح شده است. در هر فن و علمي از تمام متخصصان بالاتر است.

گفته شده ايشان سفرهاي زيادي به بلاد مختلف داشته، خصوصاً بلاد و شهرهايي كه داراي حوزه‏ي علميه بوده و علماي بزرگ در آن زندگي مي‏كردند. شركت در درس آن علما باعث شد كه علوم زيادي فراگرفته و از او يك عالم بزرگ و شخصيتي مقدس و متّقي بسازد. منتها اين ادعا را اموري تكذيب و از اهميت آن مي‏كاهد كه اينك آن‏ها را بر مي‏شماريم:

1 - بنابر آن‏چه كه از ايشان نقل شده است يا به او نسبت داده‏اند، او نه براي آموختن، بلكه صرفاً براي آزمايش علما در دروس شركت مي‏كرد.

2 - بنابر تصريح خود يا نقلي كه از او شده است، با ديدن آن خواب، حقايق علوم را دريافت و به او الهام گشت.

3 - ادعاي اين‏كه علم او لَدُنّي بود.

گويند: بعضي از علوم مانند فلسفه و تصوّف و بعضي علوم غريبه را در سفرهايش آموخت و به دليل همين علوم يا به خاطر اعتماد بر بعضي از روايات كه معناي آن را نفهميده بود، دچار چنين سرانجامي شد.

شيخ احمد احسائي در اوايل امر به تقوي، زهد و ورع توصيف شده است و لذا بعضي او را مدح كرده‏اند. ليك با بيان اعتقادات غلوآميز و ادعاهايش، انحراف او مشخص گشت. بدين سبب، علما به تكفير او حكم دادند.

5 - شيخ احمد احسائي و تشيع‏

شيخ احمد احسائي داراي مسلكي اخباري بود. او به اموري غريب معتقد بود كه با اعتقادات شيعه‏ي اماميه كه در طول قرون متمادي در كتب كلاميه و اعتقاديه‏ي خود به صورت مختصر و مطول بيان كرده‏اند، فاصله‏ي زيادي دارد. مواردي از اعتقادات شيخ را بر مي‏شماريم:

1 - ائمه را به عنوان علل اربع براي عالم ذكر كرده است (علل فاعلي، مادي، صوري، غايي). اين غلوّي است كه عقل و شرع مقدس از آن ابا دارد.

2 - اصول دين 4 تا است: معرفت اللَّه، معرفت انبياء، معرفت ائمه، معرفت ركن رابع؛ كه شيوخ و بزرگان شيخيه هستند.

3 - قرآن، كلام نبي‏صلي الله عليه وآله است. شيخ با اين كلام، منكر وحي بودن قرآن است.

4 - اتحاد حق با خلق؛ يعني اللَّه تعالي با انبياء، شي‏ء واحدي هستند.

5 - تفسير معاد به معناي غيرمتعارف و بيگانه از آن‏چه علماي كلام مي‏گويند.

6 - تفسير امام به شي‏ء غريب كه همراه با غلوّ، شرك و خرافه است كه قرآن و شرع مقدس، مخالف چنين امري است.

7 - اعتقاد به ركن رابع كه از مختصات اين فرقه است.

دليل اعتقاد به ركن رابع:

براي هر سلطاني، 4 وزير است و اگر اين چهار وزير نباشند، ملك و سلطنت از بين مي‏رود و كم و زياد كردن آن‏ها هم جايز نيست:

1 - وزير عدل؛

2 - وزير انفاق؛

3 - وزير جنگ؛

4 - وزير دارايي و ماليات.

چون خداوند و نبي و امام از جنس بشر نيستند، لازم است بين آن‏ها و خلق، شيوخ آن‏ها واسطه و موضوع تجلّي حق باشند. اين‏ها اين اصل را در مقابل سفارش ائمه‏ي معصومين‏عليهم السلام در رجوع به فقهاء كه قدرت استنباط احكام را از كتاب، سنت، عقل و اجماع دارند و حجت بر عوام هستند، قرار داده‏اند.

8 - اعتقاد عجيب و غريب شيخ در مورد امام عصر (عج)، استهزاي آن حضرت است كه شبيه به كلام منكرين است و گفته است امام غايب در پشت پرده‏ي غيبت چه فايده‏اي دارد؟ وي گفته است: ان الامام الحجة خاف وفّر الي العالم حور قليائي؛ امام عصر به خاطر ترس به عالم حور قليايي گريخت.

9 - اعتقاد به حقانيت فرقه‏ي شيخيه و عقايد آن و تصريح به بطلان جميع فِرَق شيعه حتي اماميه.

10 - نفي عدل كه نزد شيعه از اصول دين است.

شيخ احمد احسائي در يكي از كتاب‏هايش به خلفا حمله كرد. به همين دليل، حكومت عثماني كه در آن وقت بر عراق، سيطره داشت، به كربلا حمله كرد، عده‏اي از اهالي آن‏جا را كشت، خانه‏ها را آتش زد و ويران كرد. در اين ميان، خانه‏اي جز خانه‏ي سيد كاظم رشتي شاگرد شيخ احمد احسائي سالم نماند. شيخ كه مسبب اين فتنه بود، خود در امان ماند. مدتي بعد به حجاز رفت و در آن‏جا مورد احترام قرار گرفت. اين در حالي بود كه حكام آن ديار، سني بود و زير نظر حكومت عثماني قرار داشتند.

به هر حال شيخ در 57 سالگي به سال 1241ه. از دنيا رفت و در بقيع به خاك سپرده شد.

شاگردان شيخ، مروّجان عقايد او و مورد عنايت ناصرالدين شاه بودند، (او به دنبال معارضه و مقابله با قدرت علماي شيعه بود) و كارهاي آنان به اختلاف بين صفوف شيعيان انجاميد، خصوصاً در آن زمان كه شيعيان عراق تحت حكومت متعصب سني عثماني بوده و به اتحاد، نياز شديد داشتند. سعي هميشگي استعمار بر اين بود كه مراجع را كه ملجأ و پناه شيعيان، بودند از ميان بردارد.

سيد كاظم رشتي كه در كلاس درس او شركت و عقايد او را ترويج مي‏داد، بعدها فرقه‏ي كشفيه را تأسيس كرد.

بعد از مرگ شيخ، فرقه‏ي او به شُعَب مختلف تقسيم شد مانند: كراميه، احقاقيه، حجت الاسلاميه و باقريه كه هر يك از اين‏ها افكار مخصوص به خود را داشتند.

ب - كشفيه‏

1 - سيد كاظم رشتي كيست؟

سيد كاظم رشتي فرزند سيد قاسم رشتي گيلاني حائري، ايراني الاصل بود و در سال 1212ه. متولد شد.

بعضي گفته‏اند نسبش از سادات حسيني بوده، ولي بعضي گفته‏اند كه اصلاً سيد نبوده، بلكه اين يك اسم مستعاري است؛ زيرا در يزد با نام احمد احسائي به فعاليت مي‏پرداخت.

وي در 21 سالگي به كربلا رفت و تا آخر عمر در آنجا ماند و عقيده‏ي شيخ را ترويج مي‏كرد. بعد از وفات شيخ، از بين مشايخ شيخيه، وي چون جرأت زيادي در اظهار عقايد سلف خود داشت يا به خاطر اسباب خارجي و سياست‏مداران خارجي، به عنوان رييس انتخاب شد. او بر عقايد سلف خود، اوهامي جديد افزود و ادعاهاي شبيه به كشف داشت. شايد به همين خاطر، به آن‏ها كشفيه مي‏گويند.

سيد كاظم 20 سال رييس فرقه بود و بين پيروانش در ايران و عراق، ركن رابع بود. او مي‏گفت: فقط ما شيعه‏ي كامل هستيم.

2 - تأليفات‏

سيد رشتي، كتب زيادي قريب به 120 كتاب، تأليف كرد كه در بردارنده‏ي امور غريبه و ادعاهايي عجيب است و از غلوّ و خرافه درباره‏ي ائمه‏ي معصومين‏عليهم السلام آكنده است. او غالباً كتاب‏هايش را با رمز مي‏نوشت.

افندي عبدالباقي عمري فاروقي موصلي، در مدح سلطان عثماني كه پرده‏اي از پرده‏هاي حرم نبوي را براي مرقد موسي بن جعفرعليه السلام به عراق فرستاد، قصيده‏اي دارد و در آن به يكي از فضائل اميرالمؤمنين علي‏عليه السلام اشاره مي‏كند كه حضرت رسول‏صلي الله عليه وآله فرمود: أنا مدينه العلم و علي بابها. افندي اين كلام را به صورت شعر درآورد و گفت:

هذا رواق مدينه العلم الذي‏

من بابها قد ضل من لايدخل‏

سيد كاظم رشتي اين بيت را شرح كرد و گفت: اين مدينه‏اي عظيم در آسمان است و ائمه‏عليهم السلام در آن ساكن هستند. بعد اين مدينه را توصيف مي‏كند كه اين مدينه، 21 محله دارد و 360 كوچه. سپس براي هر يك از آن‏ها نام عجيب و صاحبي با اسم عجيب ذكر مي‏كند. اين‏ها مطالبي شبيه اساطير و خرافات است كه دين و عقيده را به مسخره و استهزاء گرفته است.

وقتي اين شرح اسطوره‏اي به شاعر رسيد، گفت: چنين سخني به ذهن من هم خطور نكرده بود.

سيد محمود آلوسي مفتي بغداد كه در عناد با شيعه معروف است، سيد كاظم را مورد احترام قرار داد. وي وصف عجيبي را براي او بيان مي‏كند و مي‏گويد: اگر سيد رشتي در زماني بود كه آمدن نبي امكان داشت، پيامبر بود و من نخستين كسي بودم كه به او ايمان مي‏آوردم؛ چون شرايط نبوت را از نظر اخلاقي و علم كثير و عمل به سجاياي انساني داراست.

آيا چنين ستايشي از طرف مخالفين، دلالت بر رضايت آن‏ها از اين فرد فاسد العقيده ندارد و آيا دليل بر اين نيست كه آن‏چه رشتي گفته و نشر داده، مخالف راه و روش اهل بيت‏عليهم السلام بوده است؟

3 - سيد كاظم رشتي و مهدويّت‏

سيد كاظم رشتي، مهدويّت را به صورتي موهوم مطرح مي‏كرد. براي مثال مي‏گفت: الآن مهدي در بين شماست. او حتي مبلغينش را به اطراف مي‏فرستاد كه: آماده باشيد، آقا مي‏آيد و گاهي مي‏گفت: آقا بين خود شماست. به خاطر همين افكار خرافاتي و موهوم، يكي از شاگردان بارزش به نام علي محمد باب ادعا كرد كه من باب امام زمان هستم. بعد ادعا كرد كه خود مهدي هستم. مردم هم دور او را گرفتند و زيربناي بابيت شكل گرفت.

سيد كاظم رشتي، شاگرداني را تربيت كرد كه متأسفانه بعضي از آن‏ها از اهل علم بودند. آنان عقايد و افكار او را در مناطقي از ايران از جمله؛ كرمان، آذربايجان و تبريز ترويج دادند.

احسائي و رشتي، نايبي را معرفي نكردند، ولي بعضي‏ها در بعضي مناطق ادعا كردند كه نايب سيد هستند.

سيد كاظم، قريب به 150 تأليف داشت كه برخي از آن‏ها شرح بعضي از ادعيه است. با تأويلاتي غريب شبيه به داستان.

سيد كاظم در سال 1259 هجري درگذشت و فرزندش سيد احمد، رييس فرقه شد.

منابع:

1. حياة شيخ احمد احسائي؛ مؤلف: فرزند شيخ احمد احسائي.

2. ارشاد و العلوم، كريم خان كرماني.

3. تاريخ نبيل، زرندي.

جهت مطالعه و تحقيق بيشتر به كتاب‏هاي زير مراجعه شود:

1. ردّ شيخيه، محمد مهدي بن سيد صالح قزويني موسوي (انتشار سال 1337).

2. اسرار پيدايش شيخيه، بابيه و بهائيه، محمد كاظم خالصي.

3. خرافات شيخيه و كفريات ارشاد العلوم، محمد كاظم خالصي.

4. كشف المراد (بررسي عقايد شيخيه و ردّ اتهامات)، مؤلف و ناشر. الف حكيم هاشمي (تهران 1352ش).

پي‏نوشت‏ها:

1) نوشته‏ي حاضر، تقرير سلسله درس‏هاي ((مهدويت و فرقه‏هاي انحرافي)) از استاد جعفر خوشنويس است كه در مركز تخصصي مهدويت وابسته به بنياد حضرت مهدي موعود (عج) در قم، براي جمعي از طلاب و دانش پژوهان ارايه شده است. از تلاش حجت الاسلام لاري از دانش‏پژوهان كوشاي اين دوره براي تدوين اين درس‏ها، سپاس‏گزاري مي‏شود.

2) الاعلي، 2 و 3.